

چرا مولانا، چرا اکنون؟

سید حسین نصر

آسمان فرهنگ ایران آسمانی است پرستاره، و بسیاری از ستارگان آن طی قرون رهنمای روزگاران وادی حق و حقیقت و طالبان علم بوده و هستند. لذا شایسته است در آغاز این همایش دو روزه پیرامون مولانا جلال الدین بلخی رومی^۱ از خود بهرسیم چرا مولانا و چرا اکنون. چرا به رغم آشنایی روزافزون در غرب با تفکر حکما و عرفای اسلامی و سایر ادیان مشرق زمین عنایتی این چنان گسترده نسبت به آثار مولانا در امریکا و اروپا دیده می‌شود، تا حدی که کتب اشعار مولانا به زبان انگلیسی بیش از هر شاعر دیگر این زبان که خود از لحاظ شعر و شاعری بسیار غنی است فروش می‌رود؟ هستند دیگران که لطائف معرفت را بیان داشته و به حل مشکل‌ترین مسائل فلسفی و کلامی پرداخته‌اند. هستند آنانکه با زبان ساده و به صورت داستان رموز حیات آدمی و سر خلقت را عریان ساخته‌اند. هستند آنانکه قدم از عالم صورت برداشته و به عالم معنی پیوسته‌اند و با تساهل و تسامح به عقاید و آرمانهای دیگران روی آورده‌اند. هستند آنانکه گوهر هستی آدمی را پرداخته و بزرگی حقیقت انسان بودن را در لوای حقیقت متعالی پروردگار نمایان ساخته‌اند. هستند آنانکه معانی باطنی وحی و بعد درونی نبوت و ولایت و رسالت را آشکار ساخته‌اند، و در دامن فرهنگ اسلامی ایران هستند بزرگانی که ظریف‌ترین اندیشه‌های فلسفی و عرفانی را در قالب اشعار دلپذیر عرضه داشته و لباس جمال برتن گفتار خود پیرامون حقیقت پوشانیده‌اند. ولی کیست که همه این خصال را با هم آمیخته و با عشق به معبود عجیب ساخته و راه برای وصول به خانه

۱- گزارش برگزاری کنفرانس بین‌المللی اندیشه و آثار مولانا جلال‌الدین بلخی که در تاریخ ۶ و ۷ نیرماه سالجاری (۲۷ و ۲۸ ژوئن ۹۷) در دانشگاه کلمبیا نیویورک برگزار شد، در ادامه و در همین شماره فصلنامه خواهد آمد.



معشوق را اینچنان استوار ساخته باشد مگر ملای روم، این صاحب نفس قدسی که هنوز گفتارش قلب را دگرگون می‌سازد و برکت وجودش راهنمای طالبان حقیقت است.

مولانا پیام آور آشتی است میان رنگهایی که اسیر محدودیتهای عالم صورت‌اند و سخنوری است در جستجوی اعتلای آدمی. بشر دوستی که هیچگاه امتیاز بین بشر دوستی و بشر پرستی را فراموش نکرده، و همواره یادآور شده است که بشر دوستی راستین باید بضرورت مبتنی بر خدا محوری باشد. بشر غربی پنج قرن است که بشر را جایگزین خداوند ساخته و اکنون باید با عواقب این گناه بزرگ به صورت بحرانهای هولناکی که هستی خاکیان را تهدید می‌کند مواجه شود. مولانا حامل پیامی است مبتنی بر بشر دوستی در جهانی که در آن بعد متعالی همواره در مرکز جهان‌بینی او قرار دارد، و همین خصلت است که جویندگان جهان معاصر را به سوی او می‌کشاند.

در جهانی که عشق و محبت از آن رخت بر بسته، مولانا سفیر عالم عشق است و کلام او سفیر سیمرغ ساکن در کوه قافی که از آن آب رحمت بر جویبارهای دنیای خاکی ساری می‌شود. در عالمی که آغشته با زشتی است و در آن زیبایی به صورت تجمل در آمده است، مولانا بیان‌کننده اهمیت بنیادین زیباییست، و اوست که در زیبایی تجلی حسن یار می‌بیند و مارا یادآور می‌شود که خداوند زیبا است و دوست دارد زیبایی را. هر تجربه از زیبایی برای او دری است به سوی جمال مطلق و یادآورنده آتش عشقی که در می‌فتاده.

اگر دیوان کبیر بزرگترین گنجینه عروض شعر فارسی است که در آن بیش از پنجاه قاعده عروضی بکار برده شده است، دلیلش هماهنگی روح مولانا است با موسیقی شعر عالم غیب، که او است مفسر بی‌همچون این عالم. اگر مولانا همواره در وجد بود و سماع را از ارکان طریقه خود قرار داد به این علت است که این حقیقت که ما چو چنگیم و تو ناخن می‌زنی، در وجودش تحقق یافته بود و گوش درونش پیوسته الحان آن غنایی را که ابنای آدم در روز الست شنیده بودند استماع می‌کرد. اشعار او خود ثمر آهنگی است که استاد ازل بر نار وجودش نواخته بود.

مولانا فقیه بود و حکیم، عالم به تمام دانشهای روز خود از نجوم گرفته تا فلسفه،

ولی بیش از همه مولانا عارف اسرار الهی بود و عاشق سوخته حقیقتی که خام را پخته سازد و پخته را سوخته. او به سزای که نفس انسان را به مقام الوهیت متصل می‌سازد واقف بود و می‌دانست که

اتصال بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس

گفتار مولانا بحری است بی‌کران و نمی‌توان حتی به صورت اختصار تمام نکات شاخص آن را برشمرد. یقیناً در طی این دو روز سخنوران این همایش به بسیاری از خصائص اساسی اندیشه، شعر و شاعری او خواهند پرداخت. ولی همین چند نکته که به آن اشاره شد کافی است از برای پاسخ به پرسش چرا مولانا؟

همچنین با توجه به بحران عمیق و بی‌سابقه‌ای که امروز جامعه غربی و به صورت روزافزون سایر جوامع بشری را دربر گرفته و با وقوف به این حقیقت که بشر متجدد با شتابی هرچه بیشتر به نام آزادی به قعر تاریکی اعماق اسفل روان و حتی به ظلمت نیستی در حال سقوط است می‌توان به آسانی جواب سؤال چرا اکنون را مورد توجه قرار داده و ضرورت بازگشت به اندیشه و افکار مولانا را مطرح کرد. الحق که سخنان این مفسر عالم غیب و شاهد عشقی، که هم افلاطون است و هم جالینوس، هم طبیب روح و عقل است و هم روان و جان، راهی است برای نجات از ورطهٔ هلاکت و نیستی و چراغی است به سوی آسمان نامتهدای عالم درون و نردبانی برای صعود به پشت بام جهان هستی، چنانکه دربارهٔ گفتارش سروده شده است:

نردبان آسمانست این کلام هر که زان بر می‌رود آید به بام
نی به بامی کز گوی اختصر بود بل به بامی کز فلک برتر بود